

زمان انتخاب

امیر فیض- حقوقدان

در پایان نقد فصل ۱۲ کتاب «زمان انتخاب» قرار شد نگاه فشرده ای به عنوان کتاب داشته باشیم اکنون به اتفاق سرقرار هستیم

موضوعات این تحریر:

بیانات سابق اعلیحضرت - بازگشت به اصل خویش - دلیل

عنوان کتاب، رسا گردعوت عام است به انتخاب. ولی اینکه مورد انتخاب چیست گویانمیباشد. ولی از آنجاکه کتاب مجموعه ای از بیانات اعلیحضرت نسبت به مسائل سیاسی است، این تداعی را بوجود میآورد که بنظر اعلیحضرت، هنوز بعد از ۳۰ سال ایرانیان انتخاب خودشان را نکرده اند و اکنون زمانی است که به تشخیص ایشان جادارد که این انتخاب صورت گیرد.

این چنین برداشتی بیشتر به وهم و خیال نزدیک است تا نظر، به دودلیل: دلیل اول بیانات سابق اعلیحضرت است درباره انتخاب ملت و دلیل دوم طبیعت انسان است در انتخاب که این تحریر به سراغ هر دو دلیل و آثار آن، می‌رود.

نخست بیانات سابق اعلیحضرت

بازگشت به اصل

اعلیحضرت در سال ۶۶ در مصاحبه ای فرمودند:

«هموطنان ما از مدت‌ها قبل تصمیم خودشان را برای آینده کشورشان گرفته اند و نشان داده اند که میل دارند به نظامی برگردند که هم قرن‌ها با آن خو گرفته اند و هم حافظ فرهنگ و ارزشهای ملی ایرانیان است ایرانیان داخل کشور آنچه از دستشان برمیآید انجام میدهند اکنون نوبت ماست که به فداکاری آنان پاسخ مثبت بدهیم؟»

مفهوم تشخیص و بیان اعلیحضرت خیلی بالاتر از انتخاب است زیرا تصمیم، مقدمه لازم برای فعل انتخاب است و تا کسی تصمیم نداشته باشد انتخاب صورت نخواهد گرفت.

عبارت «میل دارند به نظامی برگردند» گویای بازگشت به اصل است و در تطبیق مورد یعنی مردم از مدت‌ها قبل تصمیم به بازگشت به هویت اصلی خود که رژیم سلطنتی است گرفته اند، آنها تصمیم خود را در همان سال ۱۳۶۰ که گرفتند «مرگ برماکه گفتیم مرگ برشاه» اعلام کردند.

گرایشها و باورهای سنتی مردم چیزی نیست که قابل انتخاب و یا تعویض و معامله باشد ممکن است مدتی به دلانلی معطل بماند ولی دست آخر به اصل خویش باز میگردد؛ مثالش ساده است ممکن است بین پدر و فرزند به دلانلی کدورتی بوجود بیاید ولی گرایشهای طبیعی پدر فرزند بین آنها از بین نمی‌رود و فرزند نمی‌رود پدر دیگری انتخاب کند و همچنین پدر.

اعلیحضرت در پیام سومین سالگرد اعلام سلطنت خویش مطلبی فرمودند که تلفیق آن با اصل «بازگشت به اصل خویش» نزدیک است.

ایشان «شورش ۵۷ رابه خودکشی دسته جمعی تشبیه فرمودند» همانطور که کسی که میخواهد خودکشی کند و موفق نمیشود و یا خودش منصرف میشود و یا معالجه میشود و به زندگی ادامه میدهد مفهوم فلسفی آن بازگشت به اصل خویش است.

حکیم مولوی درباره رجعت انسان به اصل خودش تحقیق گویا و مفصلی دارد که آنرا با مقدمه این بیت ساخته است.

هرکسی کدورماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش

انسان هابطورکلی و بیشتر ملت‌های کهن تاریخی مثل ملت ما، ملت‌های پارسیه ای هستند که نمیتوانند از ریشه خود جدا شوند.

ریشه ما ایرانیان هویت فرهنگی، هویت سیاسی و میراث‌های تاریخی است و همانطور که اعلیحضرت اشاره کرده اند ایرانیان قرن‌هاست که با این ریشه خو گرفته اند و سعادت و امنیت و رفاه خودشان را در سایه نظامی برخوردار از این ریشه میدانند عین بیانشان چنین است:

«نظام پادشاهی مشروطه باتکیه بر ریشه‌های تاریخی اش ثبات بیشتری برای جامعه بوجود می‌آورد و برای کشوری چون ایران مانند چتری است که از همبستگی ملی و یکپارچگی ارضی کشور حمایت میکند» صفحه ۱۷ کتاب زمان انتخاب.

وصف الحال مورد رامیتوان در این بیت مولوی یافت:

حبذا، روزی که بیش از روز و شب	فارغ از اندوه و آزاد از طرب
متحد بودیم با شاه وجود	حکم غیریت، بکلی محبوب
ناگهان در جنبش آمد بحر جود	جمله را از خود ز خود بیخود نمود

ولی همیکنه آن هستریک و فریب پزرگ و دغلقاری های مذهبی که سبب از خود بیخود شدن ایرانیان شده بود فروکش کرد، مردم به اصل خویش بازگشتند درست است فشار حکومت غاصب مانع بود که لبیک آنها به رژیم سلطنتی و بازگشت به هویت نهادی آنها ظنین افکن باشد ولی همان شعار «مرک برما که گفتیم مرک برشاه» و شعار «رضا پهلوی بچه مولوی» بازگوکننده و مصداق این بیت مولوی است:

هست لبیکی که نتوانی شنید / لبیک سرتاپا بتوانی چشید

اعلیحضرت خودشان «لبیک» را چشیده اند که در کتابشان میفرمایند:

«نهاد پادشاهی به قدمت خود کشور ایران است تنها تجربه جمهوری هم اکنون در تاریخ ایران از سوی اسلام گرایان اجرا میشود که در نوع خود فاجعه است. برپایه همین تجربه حتی در میان جوانانی که رژیم دیگری را شناخته اند فکر یک نظام پادشاهی پارلمانی از نو به گزینه مشروع تبدیل شده است»

حاشیه = عبارتی که خط تاکیدی بر آن گذاشته ام بیان کننده «بازگشت به اصل» است درست است که آن جوانان از رژیم سلطنتی مشروطه ایران سابقه ای ندارند ولی اصل ایرانی بودن و اصل توارث هویت ملی است که آنها را به سوی نظام پادشاهی عطف داده است (پایان حاشیه)

دلیل دوم - طبیعت انسان و انتخاب

طبیعت انسان جوری است که نسبت به انتخاب حساسیت فوق العاده ای نشان میدهد و معمولاً چیزی را که با آن آشناییست انتخاب نمیکند چراکه انتخاب به معنای تمیز و برگزیدن است و انسان تا چیزی را نشناسد و تمیز ندهد انتخاب نمیکند مگر اینکه افراد مورد احترامی، مورد انتخاب راتانید کنند که آنهم انتخاب صحیح و ارادی محسوب نمیشود (مانند توصیه حکم آمیز خمینی به رای دادن به جمهوری اسلامی) قوانین ارگاتیکی یعنی اموری که جنبه طبیعی و سنتی برای مردم دارد قابل انتخاب، شناخته نمیشود مانند هویت ملی - دین و وطن و امثال آنها.

مجموعاً میتوان گفت که بندرت ممکن است در این جهان بزرگ کسی پیدا بشود که بعد از ۳۰ سال هنوز انتخاب خودش را چه از لحاظ کار و درآمد و یا فعالیت های اجتماعی و ورزشی، اگر علاقمند باشد نکرده باشد و اگر هم فعال سیاسی باشد بالاخره گرایشهایی را انتخاب کرده است مگر فرصت طلبان بی عقیده و بیکاران فراری از کار، که مدام در حال انتخاب هستند و طنز اینکه «آی من چکاره ام» شامل حال آنهاست این افراد به مصداق ضرب المثل «کافر همه رابه کیش خود پندارد» فکر میکنند که همه مردم، حال و روزگار آنها را دارند.

بازگشت مردم به اصل. ولی؟

آری، مردم به حکم ایرانی بودن و هویت و منش ایرانی به اصل خویش بازگشتند ولی در کمال تاسف آنکه باید پایگاه اصل را خالی نمیکرد، در کتابشان این بشارت ناگوار دادند که میخواهند در فعالیت هایشان از هویت نهادی شان جدا باشند. مفهوم این سخن ساده این است که وقتی ایرانیان به اصل خویش رجوع و بازگشت میکنند آنچه را که بحق انتظار داشتند ندیدند و بضر المثل «جا تراست و بچه نیست» رسیدند.

اعلیحضرت در پیام نوروزی سال ۶۱ اعلام داشتند «ما ایرانیان مانند همیشه در وعده گاه تاریخ برای تجدید پیمان با گذشته هزاران ساله خود حاضر شده ایم» ولی در چند سال بعد، هم قطع با گذشته را مقرر فرمودند و هم خودشان دیگر در وعده گاه تاریخ حضور نیافتند.

ملت وقتی به اصل خویش باز میگردد ولی میبیند که پدر معنوی او به اصل خویش پشت کرده است چه خواهند کرد جز با حاکم غاصب کنار بیایند؟ آنجاکه اعلیحضرت میفرمایند «مردم هر کاری که از دستشان برآمده میکنند اکنون نوبت ماست که به فداکاری آنها پاسخ مثبت بدهیم» آیا آنچه مامیکنیم و میگوئیم، پاسخ به فداکاری های آنها و بازگشت آنها به اصل خویش است؟

«سلطنت، باملت، و وطن، یک آهنگ سیاسی، یک طنین ملی، یک رواق میهن پرستی دارد که هرگز نمیتوان بانادیده گرفتن یکی از آنها به حیات ملی ایرانیان ادامه داد»

مردم همانطور که یقین است و اعلیحضرت هم بکرات تانید در تانید فرموده اند به اصل خویش بازگشته اند و این اعلیحضرت است که پس از سی سال هنوز انتخاب خودشان را نکرده اند یعنی نمیدانند که کجای مبارزه سیاسی ایستاده اند و هنوز به این تشخیص نرسیده اند که بدون استفاده از هویت نهادی و استفاده از چتری که ملت ایران با آن آشنایی آفرانی دارد ناموفق و سرگردان خواهند بود و به همین دلیل است که خارجیان میگویند ایرانیان خارج نمیدانند که چه رژیم می خواهند.

یادبودی به اعلیحضرت

گرایشهای سنتی مردم ایران به سلطنت همانند آتش زیر خاکستر است. که خاکستر آن، همان حالت ناامیدی آنان از اعلیحضرت است همینکه آن خاکستر بر طرف گردد آتش گداخته که آماده سوزاندن هر خس و خاشاکی است نمایان میشود همانطور که برای بر طرف کردن خاکستر نیاز به باد است، برای امیدوار کردن مردم و میدان دادن به گرایشهای فکری و هویتی آنان نیز نیاز به حضور در جایگاه قدرتمند معنوی سلطنت و تبعیت از سنت سلطنت در قانون اساسی مشروطیت است. به غیر این هر چه اراده بفرمائید و یا انتخاب کنید، در جهت افزایش آن خاکستر خواهد بود تا بالاخره آن آتش زیر خاکستر هم تبدیل به خاکستر شود.